

امیر خسرو دهلوی — بعنوان غزل گوی پارسی هند

دکتر شمس الدین احمد

طوطی هند، امیر خسرو دهلوی سرآمد شترای پارسی سرایان هند است. وی شاعری است که با کلام سحرانگیز خود و بواسطه استعداد قریحه فطری و تنوع در اشعار استادان قدیم ایران سبکی ایجاد کرد که دارای امتیازاتی خاص و جلوه و رنگ سعدی شیرازی می باشد. در وصف اخیر غزلهای وی کاملاً بر روش آن افضح المتکلمین است. خسرو از لحاظ سوز سخن، لطافت معنی، روشنی بیان و حسن تناسب کلمات و عدم تکلف و سادگی و شیرینی در نوع خود شاعر کم نظیر هندوستان می باشد. غزلهای وی دارای آهنگی مخصوص است اگر چه در عین حال در اشعار وی سبک هندی نیز وجود دارد. با وجود آنکه پیمانچه گفتیم، خسرو سبک اشعار استادان قدیم مانند نظامی، خاقانی و سنائی را تتبع کرده است اما مخصوصاً در غزل پیرو شیوه سعدی بود. می گوید که

جلد سخنم داد در شیرازۀ شیرازی

سعدی مسلماً استاد غزل فارسی است ولی خسرو سعدی دوم شعر فارسی

هند است. وی عواطف و کیفیات عشقی خود را که حاصل سوز و گداز و هجر و نیاز است. بازبانی بسیار ساده و شیرین و روانی و خالی از تعقید بیان می کند. مثلاً این غزل

بدر سوزی را ملاحظه بفرمائید

ابر میبارد و من می‌شوم ازیار جدا
 ابر باران و من بیار ساده بوداع
 بچوں کنم دل بچنین روز ز دلدار جدا
 من جدا گریه کنان، ابر جدا، یا ابر جدا
 زانگ روی سیه مانده ز گلزار جدا
 مانند چون دیدار آن نعمت دیدار جدا
 گل بسی دید نماد چو شد از خانه جدا
 حسن تو دیدر نماند چو خسرو رفتی

این غزل که نموده تالیفات منزه قلبی خسرو است بسی دلپذیر است و می‌رساند
 که گوینده دلی سوخته و خاطری آشفته داشته و از سرسوز، سخن گفته در عین حال در بزرگی معشوق
 هنر ادب را نیز نگاه داشته است - رقت کلمات و لطافت معنی و آهنگ عبارات و می‌همان
 شیوه سعدی را، بخاطری آورد -

خسرو به پیروی از سعدی، غزلهای مثل بسیار دارد. غزلی مثل تنها وسیله
 است که توسط آن میتوان حالات و محاطات عشق را بتفصیل بیان نمود. خسرو کیفیات
 خاص عشق را با چهره دستی خاص خود طوری در برابر چشم ما مجسم می‌سازد که اینگونه غزلها یکی
 از پر شور ترین و برجسته ترین قسمت غزلیات فارسی وی را تشکیل می‌دهد. هنر تصویر کشی
 بقدری استادانه است که از لحاظ اصول فنی و کلیه مزایای ذوق و لطافت، در خود توجه
 و تحسین است. مثلاً این غزل را ملاحظه بفرمائید

کج کلها، استملا تنگ قبای کیستی؟
 زبیر کلاه، جعد تر تا کمر کشیده سر
 لعب گرا و دلبراه عشوه نای کیستی؟
 بسته بچای کمر، چست قبای کیستی؟
 ساخته آمده چنین، تا ز برای کیستی؟
 مرکب ناز کرده زین، داده بجز تر تیغ کین

سیمه بیزه جای تو در پیرم پای تو ما همه در هوای تو، تو به هوای کیستی؟
تاسخ خود نموده ای جهان ز تم بلوده ای آتش من خورده ای مهر فزای کیستی؟

خسرو خسته را سخن بسته شد از تو در دهن

طوطی شکرتین من با نغمه سرای کیستی؟

یکی از جریسته ترین غزلهای خسرو، تازگی اسلوب وی میباشد

اگرچه سعدی شیرازی از لحاظ این خصوصیت مقامی دارد که مخصوص بخود اوست ولی طبع شوریده و بیقرار خسرو احساسات گوناگون را، در پیرایه های رنگین و لباسهای زیبای مختلف، بادامی رساند، و الحق درین مورد اعمیازه کرده و داد فصاحت و بلاغت داده است. میدانیم که شاعر وقتی یک موضوع را با بیاناتی مختلف بکار می اندازد نمی تواند از تصنع و تکلف برکنار بماند مثل اغلب شاعران پارسی گوی هند که از لحاظ اشتغال بر تکلفات ادبی، بیشتر اشعار آنان متاسفانه مصنوع و غیر طبیعی بنظر میرسد. منظور این نیست که خسرو اصولاً از بکار بردن صنایع شعری احتراز ورزیده است ولی بهیچگاه آن را بر خواننده تحمیل نکرده است و با آنکه در جاهائی تکلفات شعری وجود دارد، خواننده هیچ وجه متوجه آن نمی شود علت آن این است که این سخنگوی چیره دست بشرح احساسات عادی و حیاتی آهنگائی را که ذوق و طعم عشق را چشیده اند، پرداخته و مناسبات صمیمانه را حسب حال بر مردی عاشق، تلقی کرده است. مثلاً برای نمونه این چند شعر را ملاحظه بفرمائید

می روی و گریه می آید مرا ساعتی بنشین که باران بگذرد

چشم بد دور از چنان رونی که از چشم دور نتوان کرد

خود را بخواب ساز، مگو کین دهن کیت

جان اگر ثبت دهن بر دهن تهم

کاری که کرد دیده من، بی بصره کرد
بیزی نمی توان گفت روی تو در میان است

هر کس که دید وی او بوس چشم من
زلفت ز هر دو جان خونزیر عاشقانست

من در آنکس که تما بیند و حیران نشود

مردمان در من و بهوشی من حیرانند

نرخ بالا کن که ارزانی هنوز
که در شهر مسلمانان نیاید اینچنین آمد ؟

هر دو عالم قیمت خود گفته ای
بوی و آفت تقوی، و آخرین منی دانی

من دانیم که در اول غزل برای بیان افکار و عواطف خالص عشقی مخصوص بود. خواه حافظ با گنجانیدن موضوعاتی از قبیل تصوف، و بند و مو عظم اخلاق، طنز و شوخی، غزل را وسعت بخشید. ما، در غزلهای خسرو شاهد این تنوع موضوعات هستیم و غزلهای وی همواره فقط بر یک موضوع شعری اختصاص دارد و ازین لحاظ محدود است به مفهومیکه در اول با غزل سروکار داشته است. موضوعاتی که غزلهای خسرو در بر دارد گرد بر زلف و خال و قد و گیوه و رخسار و ابروی محبوب میگردد. در غزلهای دلپذیر وی ناله های فراق نیز بگوش ما طنین می اندازد و تمنیات وصال نیز بچشم میخورد. در اندوی دیدار چهره محبوب نیز در غزلهای وی وجود دارد و شکوه های ناتوانائی و حرومی دیدار هم. اما این را باید بگوئیم که غزلهای خسرو از عرفان و تصوف عاری است. و عشقی که غزلهای خسرو از آن مسکاتیب میکند عشقی است که جنبه مجازی صرف دارد و بدین سبب

محبوب وی محبوبی است - زمین صفت در جهانی که از محبوب ستانی و مولوی و عطا و
 حافظ کاملاً جداست - محبوبی که خسرود را شعار خود در برابر چشم ما جلوه گر میکند محبوبی است
 که همان گوشت و پوست که ما داریم - در تغزلات وی ما همان زیبایی را بر خود میبینیم که
 خسر و آن را از نزدیک مشاهده کرده است و از آن تاثیر عمیق قبول نموده است -
 عشق خسر و همان عشقی است که در میان دو نفر ما آدمیان این عالم زیبا وجود دارد یا
 بوجود می آید عشقی خالصتاً انسانی - و بهمین علت عشق خسر و موضوع و تکلف
 نیست برای همین است که عواطف و احساسات درون خسر و، واجد بیانی بسیار
 ساده و روان و بدون تکلف و تصنع می باشد، غزلهای خسر و، دنیای عشق و
 محبت را برای ما مجسم می سازد در دنیایی که خسر و آن را تمام مشاهده نموده از هر گوشه ای
 از آن آشناست در این سفر طولانی، وی با شنیدن و آلامی روبرو گردیده است
 که بالاخره آتشی را در اندرون وی شعله و ساخت و وی را به عشوه گرانی و باظهار
 آتشین بطرز می خاص خود بر او وارد کرد - در نقاشی و صحنه سازی و مجسم نمودن احساسات
 لطیف و دقیق و در عین حال عمیق عشقی، هیچ شاعر پارسی سرای نهند، با خسر و همسنگ
 نیست، غزلهای خسر و نماینده سوزنده ترین آرزوهای عاشق بهیچاری است و بهین
 که سینه وی مثل یک آتش شعله ور بود و عشق وی، عشقی تشریفاتی نه بود - اشعار وی
 چکیده تجربه باقی است که با ذوق و شور و انجذاب وی ارتباط داشته و این اشعار نه
 برای شعر گفتن بود و نه برای تجملات ذهنی - محبوب وی و احد آن همه صفاتی است که
 یک محبوب نمونه ای، عامل آن می باشد ولی محبوب وی در عین حال ما را به هوس رانی
 و شهوت و طبع ما را مانند تغزلات متقدمین به رغبت جنسی و تمایلات شهوت آلود نمی

کشاند. بلکه برعکس در طبع مانوعی تجلیل منزلت را رُشد می دهد. این است محبوب خسرو:

ای چهره زیبای تو رشک بتان آذری	هر چند و صفت میکنم در حسن از آن بالاتری
آفتابا گردیده ام مهر بتان و زریه ام	بسیار خوبان دیده ام اما تو چیزی دیگری
تو از پی چاکتری و ز بگل ناز کتری	از هر چه گویم بهتری حقا عجایب دلبری
ای راحت و آرام جان با قدم چون سرور و	زینان مرودمان کسان کلام جانم نمی
عزم تماشا کرده ای آهنگ صحر کرده ای	جان و دل برده ای اینت بسم و لبری
من تو شدم تو من شدی من تنم تو جان شدی	تا کس نگوید بعد ازین من دیگرم تو دیگری

خسرو غریب است و گدا افتاده در شهر شما

باشد که از بهر خدا سوی غریبان بستگی

خسرو شاه زمان پادشاهان بوده است که اغلب آنان همسران و شهوت

طلب بودند. پادشاهانی که پادشاهان نو خط ترک مرد عشق می باختند و در محافل نغمه و سرود روز را بشب و شب را بروزی رساندند. حتی شعری در باره آن زمان در اشعار خود از معاشره بانندگان ترک و در موضوع عشق و رزی با مردان سخن میگفتند. قاعده بالیست که خسرو در محبوب این وضع محیط اجتماعی متاثر میگردد ولی با وجود قرب وی با چنین دربارهای پادشاهان و نزدیک وی به اینگونه پادشاهان، خسرو توانسته است که روشنائی طبع خود را از تارگی حفظ کند و تقویت محبوبی کامل عیار را اراده دهد.

با وجود آنکه خسرو هندی بود، عناصر هندی در اشعار وی ناپیدا است -

ازین بابت می توان شعری را شعر سغنی بحساب آورد ولی باید گفت که خسرو فقط برای شعر عشقی، سنت شعرا ایرانی را دنبال کرده و بعینت آنکه وی با سانی می توانست عواطف درون

خود را بر بان خاوری برزور دیده، دیگر اینکه، پادشاهان که خسرو دوره سلطنت آنها را شاهد بوده
اغلب آنان ترک نژاد بودند و آنان محیله ایرانی و ترکستانی را در دربارهای خود بوجود
آورده بودند. همین است که در اشعار خسرو مثل شاعران ایرانی، ذکر می از شاهان ترک نیز
وجود دارد و بر خلاف سنتهای هندوستان در اشعار خسرو طبق سنتهای ایرانی، مرد
مرد اعتراف را نشان میدهد. در صورتیکه در ادبیات هند قلب زن برای مردی تپد پس
خسرو از تاثیر و نفوذ محیله در باره برکنار نه بوده است و ازین لحاظ شعرو می حامل رنگ جلوه
منفرد می باشد.

در میان عناصر درون و خارجی شعر خسرو جنبه درونی بر جنبه خارجی آن می
چربد. و علت آن احساسات و کیفیات عشقی است که شاعر با آنان سروکار داشته و برای پای
وجود او را در بر گرفته بوده است. شکی نیست که خسرو می توانست بیاناتی که رموز دشکایت
از بیداد آفرینش و ظواهر هم انگیز جهان هستی که بشر را خمزون و گرفته خاطر میکند، در اشعار خود
فریاد آورد و نیز وی در برابر چشم خود سقوط چندین سلطنت را مشاهده کرد.

شاید عقل کشته شدن چندین پادشاهان بوده و بسیاری از شاهان را گمان
را بچشم خود مبتلا در حرمان و رسوائی و ذلت دیده است ولی این همه احساسات در
شعلهای آتشین و سوز و گداز درونی وی آب میگردد. البته شکی
نیست که محیله خارجی، ضبط و مناعت نفس تسلیم رضای خداوندی و قدرت و توانائی
مربوط به حوادث روزگار برای مقاومت یادگرفتنی و تغییرات روزگار را در طبع خسرو بوجود
آورده بود. و همین علت است که در اشعار وی تا حدی نغم رودگار با نغم عشق هم آهنگ
است

چو کارهای جهانست جمله بی بنیاد
 حکیم در روی نهاد کارها بنیاد
 همین که ملک غرولبت شمع دولت را
 بسی چراغ سلیمان گشته گشت زیاد
 چنان بزمی که نیمی اگر توانی زبیت
 چو بر که هست بعالم برای مردن زاد
 ولی خسر و اساء عاشقی دلباخته بود که عشق و محبت ما و زیبایی و جمال
 را هر جا که دید دلش را بشوید همچنان می آورد و همین ذوق سرشار و عشق به جمال بود که
 خسر و را با کائنات، و ظواهر و تجلیات دنیوی نیز مربوط می ساخته است - ابیات زیر
 را در وصف طبیعت در فصل نوروز ملاحظه فرمائید

خیمه نوروز بر صحرا زدند
 چار طاق لعل بر خالا زدند
 لاله لا بنگر که گوئی مهرش یان
 کرسی از یاقوت بر مینا زدند
 کار داران بهاره از زده گل
 زال از بر روضه خضر زدند
 از حرم طرم نشینان همین
 خرگه گلگیر بر صحرا زدند
 گوشه های باغ ز آب چشم ابر
 خنده ما بر چشمهای ما زدند
 خسر و عشق را برای عشق می ستوده است و از یاد بجز یار تمنائی نداشته
 روح وی نشسته به عشق و محبت است و در مسایل مربوط به عشق و حال و سوز و جذب پیش از
 هر شاعر پارسی سرای بر بند در وادی عشق مجازی گام زده است یعنی که آنرا مطابق موصله
 و ذوق و سلیقه خویش تعبیر میکنند غایت نهائی خسر و است - برای نمونه این ابیات را بشنوید
 دلم در عاشقی آواره شد، آواره تر با دا
 تم از بیدلی بیچاره شد، بیچاره تر با دا
 رخت تازه است و بهر مردن خود تازه تر خواهم
 دلت خاره است و بهر گشتن من خاره تر با دا
 گرای زاهد دعای خیر میگوئی مرا، این گو
 که آن آواره کوی بتان آواره تر با دا

همه گویند که خونخوارش خلقی بجان آمد
 من این گویم که بهر جان من خونخوار تر بادا
 دل من پاره گشت از غم نه ز آنگونه که بجه گردد
 وگر جانان بدین شادست یابا پیاو تر بادا

جو با تردامنی خو کرد خسر و بادو چشم تر

باب چشم پاکان دامنش همواره تر بادا

همین عشق است که غزلهای وی را مزیت خاصی بخشیده است. این عشق
 تجربه واقعی خسرو است و صدای روح وی - اشعار وی بیان درد و کرب وی است
 که چهار آن گردیده - دردی که درد واقعی بوده است، کربانی که کرب حقیقی بوده است همین
 است که اشعار وی در ما خوانندهگان تا اعماق قلب ما رسوخ میکند، و در دل نشیند،
 بیانات وی ساده است و شیرین، روان است و طبیعی - زبانش از تصنع و تکلف خالی
 است - احوال عشقی را همان طوری که حس نموده است - بیان می کند و این خصالی است
 که نصیب هیچکدام از شاعران پارسی سرایان چند نه گردیده است - و همین است که در طول
 هفتصد و نود و یک سال پسند چنین فرزند هر و مند و یگیری با تا کنون نر زاییده است .